

مقاومت کارگران تکل ترکیه در شهر

مجموعه خاطرات جنبش کارگری ترکیه (شرکت تکل است) که به صورت روزمره به توسط یکی از شاهدان و شرکت کنندگان بیرونی جنبش به عنوان یک مارکسیست (HURIYE ŞAHİN-حوریه شاهین) انگاشته شده است.

از این پس، به صورت مسلسل منتشر می گردد.

DIRENiŞ ÖYKÜSÜ

نشریه ای کارگری و کمونیستی در برابر آلترناتیو های ارتجاعی و سرمایه دارانه در آذربایجان جنوبی

1390 شهریور

شماره 7



محاکات فعالین چپ آنها را با امیدهای واهی به ارتجاع قومگرایانه خود نسبت دهند. آذربایجان

طی چند ماه گذشته تعدادی از طی چند روز گذشته و بنا بر اخبار فعالین کارگری و دانشجویی در رسیده ساسان وهابی و سید بیوک آذربایجان دستگیر و روانه زندان لر به قید وثیقه های چند ده های مخوف جمهوری اسلامی میلیونی آزاد گشته، اما وضعیت گردیده و در این خصوص نیز، با رفقا محمد جراحی، نیما پور توجه به بُعد دستگیری ها رسانه یعقوب و شاهرخ زمانی همچنان نا های پان تورک دانماً برصدد مشخص است.

سانسور آن تا میزان ممکن بر امید آن داریم که حداقل طی روز آمده و تا آنجا که امکان پذیر بود های آینده، آزادی موقت این رفقا نیز سعی نمودند تا فعالیت سوسیالیستی و آزادیخواهانه ی گردد.

صفحه 6

در این شماره می خوانید:

زمزمه های سرخ- نگاهی به شکل گیری هسته های سرخ کارگری در آذربایجان- صفحه 6
نگاهی بر زندگی جانباخته راه آزادی، همت اسم زاده- صفحه 8

مسئله رفع ستم ملی در گرو پیشروی سوسیالیسم کارگران است (نشریه آژیر و وبلاگ کارگران سوسیالیست کوردستان) - صفحه 2

مقاومت کارگران تکل تورکیه در شهر- صفحه 8

مطالعه آثار مارکسیستی در نزد کمینه های کمونیستی- صفحه 5

شعر؛ فریاد کن ای کارگر!- حسین جداری-

Www.ajir90.wordpress.com

Email: ajirmag@gmail.com

بیانیه مشترک نشریه آژیر و وبلاگ کارگران سوسیالیست کردستان :

مسئله رفع ستم ملی در گرو پیشروی سوسیالیسم کارگران است

در طول تاریخ جنبش کارگری ایران، رفع ستم ملی همیشه امر سوسیالیست ها بوده است و از همان ابتدای تشکیل اولین محفل های کمونیستی بر دروازه کمونیسم ایران یعنی آذربایجان، همیشه سوسیالیستها در صدد بودند تا از زاویه سوسیالیستی و به عبارتی از زاویه منافع زحمتکشان جامعه برای این مسئله پاسخی داشته باشند. اما رفع ستم ملی هم به مانند سایر جنبشهای اجتماعی با فروپاشی شوروی و با آوار شدن دیوار برلین بر سر سرمایه داری دولتی بلوک شرق، دستخوش تغییرات گشته و متعاقباً فضا و میدان نیز برای آلترناتیوهای ارتجاعی ناسیونالیستی مهیاتر گردید.

سیاست ناسیونالیستی در قبال ستم ملی چیزی نیست جز بزک کردن تجربه کشورهای همسایه در قبال رفع ستم ملی در ویتنام، چین و ژاپن. آنها دائماً حکومت آذربایجان یا ترکیه را به عنوان کشورهای حاکمان تورک دارند جلوی دید زحمتکشان آذربایجان در ایران قرار داده و یا به شیوه ی اداره نمودن فدرالی در عراق اشاره دارند که در آنجا کوردها از حق و حقوق کافی برخوردارند بدون اینکه به عمق نابرابری اقتصادی و سیاسی در این جوامع و یا به سلطه سیاه مذهب در آذربایجان و یا کردستان عراق و یا به سرکوب کوردها در ترکیه توسط حکومت مرکزی اش اشاره ای ولو ناچیز داشته باشند. بدون اینکه به خوش رقصی این حکومتها در برابر ایران و تبدیل شدنشان به " حیات خلوت " سیاستهای ننگین رژیم سرمایه داری ایران اشاره کنند.



سرخوردگی و ندامت چپ غیرکارگری هم از گذشته ی فعالیت به نام کمونیسم خود، و برگشت آنها به آستانه سوسیال دموکراسی اروپایی و جبهه لیبرال دموکراسی و خالی شدن میدان برای دوره ای کوتاه، هر چه بیشتر بر اطمینان جریان ناسیونالیستی بر اینکه حل معما تنها در جیب آنهاست، می افزود.

در دوره مذکور، جنبش کارگری نیز نتوانست بعد از نزدیک به دو دهه سرکوب و کشتار فعالین واقعی و نیز قلع و قمع تشکلات اش، تحرک گسترده ای داشته باشد، هر چند که ما شاهد اعتصابات روزمره کارگران در بیشتر نقاط ایران برای کسب مطالبات صنفی شان بودیم، اما آلترناتیو کارگری ای در آن دوره موجود نبود تا بتواند خواسته و مطالبات سیاسی و رفاهی توده ها را به عنوان

یگانه نیروی رهایی بخش در عصر مدرن سرمایه داری نمایندگی نماید. در این دوره، سیاست جهانی امپریالیست ها نیز در راستای بازتعریف قدرت سیاسی در خاورمیانه بعد از فروپاشی شوروی سابق، امید های بسیاری را برای ناسیونالیست ها در ایران زنده نمود و به همین جهت تمامی تحقق مطالبه ستم ملی را به تحركات امپریالیستی در منطقه گره زدند و گام در جهت منافع امپریالیسم جهانی برداشتند.

سیاست ناسیونالیستی در قبال رفع ستم ملی چیزی جز تغییرات اداری در سطح محلی نیست، تنها کافی است که به جای فارس ها، کوردها و یا تورک ها رئیس یک اداره محلی باشند و یا آنها بتوانند یک پارلمان بزک شده محلی برپا نموده تا به صورت اتوماتیک تمامی ستم ملی از ایران رخت ببرند. برای جریان ناسیونالیستی، ستم ملی بیشتر یک مقوله فرهنگی و اداری می باشد تا سیاسی، و حتی اگر آن را موضوعی سیاسی بدانند با ارائه راه حل های فرهنگی و اداری دوباره آن را به همان سطح

غیر سیاسی تقلیل می دهند.

را از طریق استثمار بیشتر نیروی کار بالا ببرد. امروز بورژوازی دیگر نماینده گان خود را در ورای مرزهای ایران و در داخل اپوزسیون خارج نشین نمی بیند، بلکه این نماینده امروز دم دست و در درون خود ایران قرار داشته و با کمی چانه زنی بیشتر در بالا و کمی فشار از پایین می تواند هم در قدرت سیاسی و هم اقتصادی سهم عمده ای داشته باشد آری، امروز اصلاح طلبان همان نیرویی هستند که بورژوازی ایران و مناطق تحت ستم ملی، تمامی تحقق مطالبات دموکراتیک توده ها (و در این میان رفع ستم ملی) را به پیشروی این جناح سرمایه داری گره می زنند. تمام تحولات از اواخر دهه 60 به این سو مؤید این مسئله است که کمی گشایش در فضای سیاسی ایران می تواند بورژوازی را به کمی تغییرات در همین ساختار موجود راضی نگه دارد و بدین جهت لزومی به تغییرات سیاسی انقلابی و سرنگونی طلبانه به واسطه قدرت دخالت گری توده های زحمتکش از نوع انقلابی نمی بیند، چرا که می داند در صورت " آرزوی باران"، دوباره "سیل ویرانگری خواهد آمد". در شرایط کنونی با توجه به تغییر تحولاتی که در فضای سیاسی و اقتصادی، نه تنها در ایران بلکه منطقه خاورمیانه و حتی کشورهای غربی روی داده است، دیگر بورژوازی کورد یا تورک و عرب و... تمامی منافع خودش را به منافع بورژوازی سراسری گره زده و خود را حامی یک سیاست اقتصادی و سیاسی واحد و مشخص می داند.

برای این بورژوازی، مسئله رفع ستم ملی از مسیر تغییر و تحولات پایه ای سیاسی و اقتصادی نمی گذرد بلکه در اصلاحات سیاسی و اقتصادی ای خلاصه شده که به آنها هم بدون در نظر داشت رابطه شان با قدرت سیاسی موجود (مسئله رانت خواری) فرصت برابر تحت قوانین یک بازار آزاد داده شود. آنها طرفدار یک اقتصاد "عقلانی شده" برای همگان!! هستند که، فرصت برابر برای پیشرفت خواهد داد و منظور از همگان کسی نیست جز خود بورژوازی مناطق تحت ستم، به تعبیری فضای رقابتی را برای پا بر روی حلقوم توده ها گذاشتن با حذف عده ای برای خود باز تر می نمایند و در این میان باز هم نقش کارگران و زحمتکشان چیزی نیست جز تن در دادن به همان نکبتی که تا به حال در این سیستم دچارش بوده اند. بنابراین بورژوازی کورد، تورک، عرب و... همگی برای رفع ستم ملی برنامه ای ندارند جز ادامه کاری سیستم طبقاتی مبتنی بر استثمار زحمتکشان و کارگران جامعه، اما اینبار به شیوه دیگری و با چاشنی هر چه بیشتر استثمار طبقاتی، چرا که دولت ملی برآمده با مشی سرمایه دارانه در فضای تحولات، در گام های ابتدایی طی سالیان، نیاز مبرمی بر انباشت سرمایه در جهت تداوم خود خواهد داشت.

در این میان، وضعیت نیروهای چپ اپوزسیون خارج نشین هم که معلوم است، گروهی که مسئله ملی را اصولاً زبیده ناسیونالیسم می دانند و با آن مثل یک پدیده عینی برخورد نمی کنند گویا اگر ناسیونالیسم از بین برود! چیزی به اسم مسئله ستم ملی در بین نخواهد بود. گروه دیگری هم با انفعال چندین ساله ی خود در برابر نیروهای ناسیونالیستی و نیز با بریدن از جنبش کارگری و تحولات

بوی گند سیاست ناسیونالیستی بعد از سالها سلطه بر کشورهای مختلف، در این دوره و با اوج گیری اعتراضات توده ای در خاورمیانه آشکارتر شد، زمانی که در کردستان عراق، جوانان را به دلیل اعتراضاتشان به زدنی و فساد اقتصادی حاکمان و وجود بیکاری و فقر گسترده در کردستان به رگبار بستند، زمانی که حاکمان ناسیونالیست عرب در جریان خیزش های منطقه در کمال قساوت و بی رحمی توده زحمتکش این جوامع را قتل عام می نمایند در حالیکه هنوز هم پز و ژست ناسیونالیستی شان را تنها راه حل بحران می دانند. هنگامی که در ترکیه، هنوز هم کردهای این کشور را " تورک کوهی" خطاب نموده و از هر گونه حقوق ابتدایی از جمله حق داشتن پوشش کردی یا تحصیل به زبان مادری محروم می کنند، در زمانی که ترکیه صفوف کارگران مجتمع صنعتی تکل را در هم می کوبد و زمانی که فعالیت کارگری می رود تا در این دولت ملی جرم اعلام شده و رهبران آن را به زندان بی اندازند.

اینها همگی شهادتی بر این مسئله هستند که برای طبقه کارگر و زحمتکش این جوامع فرقی ندارد که استثمارگر تورک است یا کورد یا عرب و... آنچه اهمیت دارد این است که یک سیستم اقتصادی وجود دارد که فردای حاکم شدن همین عالیجنابان هم، به استثمار حتی شدیدتر زحمتکشان و کارگران ادامه می دهد و اینبار تحت عنوان مبارزه برای کسب "عظمت ملی". بردگی طبقات پایین جامعه در فردای قدرت گیری ناسیونالیست ها کماکان ادامه خواهد داشت، چرا که آنها تنها پایه اقتصادی ای را که به رسمیت می شناسند پایه اقتصادی و سیاسی سرمایه دارانه یعنی مبتنی بر استثمار توده های زحمتکش می باشد. جریان ناسیونالیست هیچ برنامه اقتصادی دیگری برای برون رفت از بحران های اقتصادی موجود که بر سر طبقات پایین آوار شده است ندارند، هیچ برنامه ای برای تامین و تضمین رفاه توده ها نداشته و جز اینکه تکرار کنند که دلیل بیکاری و فقر توده ها این است که کارخانه ای در منطقه موجود نیست و رژیم نمی گذارد که منطقه صنعتی شود و... گویی اینکه اگر فردا چند صد کارخانه در این منطقه ها راه اندازی شود به مانند تهران و مشهد وووو تمامی مشکل و معضل رفاه توده های این جوامع حل خواهد شد اما غافل از اینکه مشکل و معضل تنها در نبود کارخانه و صنعت در منطقه نیست، بلکه مانع بر سر راه رفاه توده ها، خود سیستم نابرابر سرمایه داری بوده و بدیل این حرف، وجود فقر بسیار گسترده در دهها منطقه زیستی توده های زحمتکش ساکن در شهر صنعتی بزرگی در سطح جهانی همچون تهران است.

از طرف دیگر خود بورژوازی در مناطقی مانند کردستان و آذربایجان و سایر مناطق دیگر، منافعش را دیگر در جدایی از بورژوازی سراسری یا حتی جهانی نمی جوید، بلکه با تمام توان سعی دارد تا با ارتباط سراسری با بورژوازی جهانی هر چه بیشتر امکانات صنعتی و تکنیکی برای سودافزایی خود

نمودن چند مهره و جایگزینی آن با چند مهره دیگر محلی، آن را حل نموده و یا تنها با انتشار چند نشریه به زبان های محلی و داشتن دروس به زبان مادری آن را رفع نمود. قاعدتاً همه موارد ذکر شده حق انسانی هر فردی است اما ستم ملی ریشه در مناسباتی دارد که ارزش انسانها را تنها در جایگاهشان، در پروسه تولید و قرار گرفتن در مقام صاحب سرمایه می داند. سیستمی که بازتولید هر نوع نابرابری در این جامعه، کاملاً به نفع سودآوری بیشتر آن است. بنابراین رفع کامل نه تنها ستم ملی بلکه نابودی ستم در تمامی حوزه های آن، تنها در گرو عبور از سیستم سرمایه داری جمهوری اسلامی در کلیت آن و سرنگونی کامل اش با رهبری انقلابی یک طبقه متشکل در تشکیلات سیاسی یعنی حزب سوسیالیستی کارگران است.

نابود باد جمهوری اسلامی سرمایه داری ایران، پرتوان باد جنبش سوسیالیستی کارگران در ایران، پیش به سوی تشکیل حزب سوسیالیستی کارگران در ایران

نشریه کمونیستی آژیر و وبلاگ کارگران سوسیالیست کردستان

مرداد 1390



درون آن و ماندن در یک وضعیت راکد در اردوگاهها، زیر سایه حکومت های ناسیونالیست حرفی در زمینه ستم ملی برای گفتن ندارد جز اینکه آن را در برنامه سازمانی خود گنجانده و بنابراین امر رفع این ستم به بعد از انقلاب کارگری موکول شود. این چپ که سالهاست تمام ارتباطش با تحولات جنبش کارگری را به چند گزارش تشکیلات داخلی از فعالیت های تبلیغی هوادارانش تقلیل داده است عملاً دیگر به سوخت و ساز جنبش کارگری بی ربط شده و در کمال آرامش به رویای آن روز بزرگ! نشسته است و گاهگاهی هم به مناسبتهای مختلف مثلاً اعتصاب کوردستان یا حمله نظامی جمهوری اسلامی به کوردستان و اعدام فلان فعال سیاسی و ... سالگرد گرفته و ویتترین سایتهای اینترنتی شان را مزین می سازد.

در شرایطی که آلترناتیو بورژوازی چیزی جز استمرار مداوم و همیشگی استثمار نیست، تنها آلترناتیوی می تواند تمامی مطالبه دموکراتیک و رفاهی و به یک معنا مطالبه نان و آزادی را تامین نماید که خواستار تحولات پایه ای و ریشه ای در سیستم اقتصادی و سیاسی موجود باشد و این آلترناتیو چیزی نیست جز آلترناتیو سوسیالیستی طبقه کارگر.

کسب تمامی مطالبات دموکراتیک و از جمله رفع ستم ملی در این دوره و از همه مهمتر تضمین ماندگاری آن بعد از کسب، تنها از رهگذر پیشروی لحظه به لحظه جنبش سوسیالیستی کارگران به مثابه جنبشی متقابل با سرمایه داری در هر دو وجه سیاسی و اقتصادی متحقق خواهد شد و این جنبش تنها می تواند خود را درون یک طبقه کارگر متشکل و به میدان آمده متبلور نماید وگرنه بدون حضور طبقه کارگر در میدان مبارزه، تئوری های سوسیالیستی تنها به شکل یک ایده خواهند ماند. در صورت نبودن این نیروی متشکل طبقاتی با پرچم مشخص طبقاتی اش، تمامی مطالبات دموکراتیک و باز هم از جمله رفع ستم ملی به وسیله نیروهای بورژوازی و ناسیونالیستی تخطئه و از محتوای اصلی خود خارج می شود. امروز نه تنها در کوردستان و آذربایجان و مناطقی که در آن ستم ملی وجود دارد، بلکه در سراسر ایران، نمی توان از آزادی دموکراتیک (که رفع ستم ملی یکی از مهم ترین آنهاست) سخن به میان آورد و اما در مورد نابرابریهای موجود طبقاتی سکوت نمود.

بنابراین مطالبه رفع ستم ملی باید مثل همیشه، در لیست مطالباتی طبقه کارگر بوده و بدون حواله نمودن رفع آن به آینده ای نامعلوم، از همین امروز برای دستیابی به آن برنامه و استراتژی داشته باشد به مانند سایر مطالبات سیاسی دیگر، تنها در میدان بودن طبقه کارگر برای کسب این مطالبه است که در فرادای تحولات اساسی در ایران، راه را بر تمامی نیروهای ناسیونالیست ارتجاعی خواهد بست که دست به تکرار جنایاتی که نمونه اش را در جنگهای بالکان و بوسنی و هرزگوین و ... شاهد بودیم، ببندد. سلطه سیاست این نیروها بر جنبش رفع ستم ملی چیزی جز گشتار و استثمار بیشتر برای زحمتکشان مناطق تحت ستم ملی نیست. ستم ملی ریشه فرهنگی و اداری ندارد که بتوان با عوض

مطالعه آثار مارکسیستی در نزد کمیته های کمونیستی

بعضاً کمیته های شهری کمونیست های جوان را در صدد بوده اند تا به محافل مطالعاتی تقلیل دهند، اما آیا تجمع انسانها را در یک حلقه می توان کمونیست نام گذارد؟

مارکس در تزهایی در مورد فوئر باخ به درستی نقطه تفاوت کمونیست ها را با انواع نگرش های سوسیالیستی غیر کارگری بر مبنای عملی و آن نیز در عرصه اجتماعی و واقعیت یافت می نماید، بدین معنا، آنها که خود نسخه ای بر مطالعه و گسترش آن می پیچند از آن دست بوده که فکر می کنند با شکستن تصورات و دور ریختن آنها از ذهن می توان اساس تغییر را بنیان نهاد، اما ما اذعان می داریم که کمیته کمونیستی شهری همچنان که مطالعات سیستماتیک خود را برای طرح استراتژیک سوسیالیستی و کارگری ضروری می داند، اما هیچگاه تئوری را در نزد خود که با برون ریزی آن و آبدیده نمودن آن در کوران مبارزه به کار می بندد.

تئوری در نزد کمیته های کمونیستی شهری، آنجا که بناست پرچم سوسیالیسم کارگران بر افراشته گردد، پاسخ گوی مسائل اجتماعی و طرح آلترناتیو پیشرو اجتماعی از جانب یک جریان چپ زیسته در محیط حکومت گردانی سرمایه داری است. تئوری ای که می کوشد تنها اباطیل را در ذهن بشکند خود در ذهن به عنوان ایده آل رشد نموده و راهی جز آنچه که پدران (فوئر باخ و شرکا) آن طی نمودند ندارد.

برای کمیته های شهری تنها یک تئوری و آن نیز تئوری پویندگی اجتماعی در سطح شهر موجود می باشد، به جای تئوری فدا و بقا که در پشت هم می آیند و تجربه اتفاقات آذرماه 1386 در دانشگاه اثبات آن است، آنان که می پنداشتند با فدا شدن خود می توانند تصورات را از درون دانشگاه خرد نمایند، امروز لای چرخ سرکوب شکسته و ناله بقا در تیم های مطالعاتی را برآورده اند تا هر چه تمام تر در یک اپورتونیزم محض، جریانات خرده بورژوایی خود را در پس سرنگونی حکومت رشد دهند، فارغ از اینکه توده های هزینه داده به آنان که به مردم گشته شده در خیابان با خنده پاهایشان را به هوا می دانند پشت خواهند نمود.

امروزه چنین جریاناتی مخاطره آفرینند، البته نه به شکل حضور عمومی که بیشتر ضربات خود را با دید پاسفیبستی، بر بیکره ی اکت چپ وارد می نمایند.

کمیته های کمونیستی در بزنگاه های تاریخی، همچون وقایع سال 88 می توانند و باید با برد عملی پا به میدان مبارزه گذارده و نقش گسترده تری را برای رهبری مردم ایفا نمایند، بلشویک و سوسیالیست

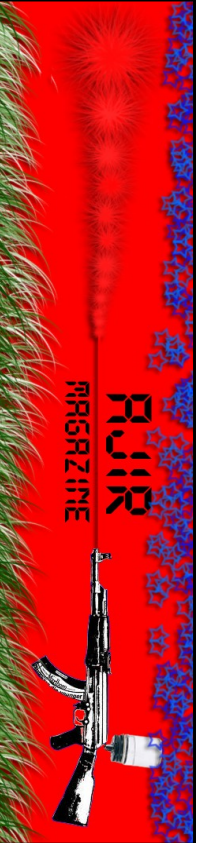
ها در سال 1917 در حالی پا به عرصه قدرت گذارند چرا که ایشان از سال 1905 بدین سوی به عنوان جریانی سازمانده در میان توده های زحمتکش حضور داشتند، آنها پیروز گردیدند بدین روی که نشریات آنها نه در سطح توجیه فعالینی معدود، که حول آن سازمان یابی در جهت گسترش آن به وجود آمده بود، آنها بدین امر نائل گردیدند چرا که رفیق کبیر لنین اذعان داشت: حزب کمونیست متشکل است از کارگر کمونیست، زن کمونیست، جوان کمونیست و فاحشه کمونیست. حزب و تشکل کمونیستی در جهت پیشبرد مبارزه طبقاتی می بایست به طور عینی در زندگی لایه های اجتماعی طبقه کارگر نمود یافته و نه آن که در آن حل شده و یا گوشه گیر شود. حزب و تشکل انقلابی نه از سوی قشری از طبقه کارگر، از خود طبقه کارگر به عنوان طبقه ای اجتماعی آغاز می گردید، این همان چیزی می باشد که در نزد اپوزیسیون کمونیستی ایران افسیلونی از آن موجود نمی باشد.

در اپوزیسیون چپ ایران سنتاً کادر نه در محیط زیسته خود برای تأثیر گذاری بر آن، که به جهت منافع احزاب جذب و نیاز آن در جایی خاص ساخته می گردد (مفهوم کادر سازی در نزد چپ ایران)، بدین لحاظ فرماسیون تشکل چپ از ذهن آغاز گشته و به همین دلیل نیز مداوم پیروزی خود را در شکستن تصورات یافت می کند، تنها کافی بوده تا یک دانشجو، خود را فعال کارگری کشف نماید تا فعال کارگری گردد، این امر شباهت زیادی به آدم نترسی دارد که عقیده داشت که خلق الناس فقط به این خاطر در آب غرق می شوند که تصور جاذبه ذهن ایشان را مسخر ساخته است. هر گاه آنان این فکر را از مخیله خود بیرون برانند، برای مثال با اذعان به این که، این تصور، همانا مفهومی خرافی و مذهبی است، آنگاه بطور اعجاب انگیزی از هر گونه خطری در آب مصون می مانند (به نقل از کتاب ایدئولوژی آلمانی).

قطعاً مطالعه آثار مارکسیستی برای کمیته های کمونیستی یک ضرورت است اما نه به عنوان شرط موجودیت آن و تعریف تشکل بر این مینا که می تواند آن را به هر سویی ببرد، مطالعه برای کمیته های کمونیستی تنها در ضرورت کاربردی آن، در اکت سیاسی و شناسایی جامعه به عنوان شرایط انضمامی در جهت ایجاد درکی انضمامی تعریف می گردد.

تجربه اثبات نموده چنین امری می تواند و حتماً چنین است که گروه را بیش از پیش وارد جدل های ذهنی و عدم تأثیر گذاری گروه، بیشتر به طور ناخود آگاه در افراد نمایان گشته و در طول زمان انفعال در واقعیت و جدل در ذهن گروه را فرسوده، پاسیف و متلاشی می نماید.

برای مثال کمیته کمونیستی شهری می توانند با مطالعه ی نوشته های فعالین کارگری و پیگیری اخبار جنبش کارگری، قدرت تبلیغاتی خود را بر اساس زمان و مکان در مسیر مناسب طبقه ای متحد قرار دهند.



فریاد کن ای کارگر!

حسین جداری

در چنگ بیداد و ستم ، فریاد کن ، ای کارگر
 عصیان علیه اینهمه ، بیداد کن ، ای کارگر
 سرمایه دار خیره سر، خونت مکد زانو صفت
 تا بگسلی بند ستم ، فریاد کن ، ای کارگر
 شیخ پلید کینه جو ، از خون تو سازد وضو
 خود را رها ، از چنگ این شباد کن ، ای کارگر
 کس نیست در فکر تو در این شهر پر مکر و فریب

خود را بدست خویشتن، آزاد کن ، ای کارگر
 تاحق خود گیری از این خصمان استثمارگر
 عزمت قوی ، چون آهن و فولاد کن ، ای کارگر
 این رسمهای کهنه تبعیض و استثمار را
 زیر و زبر، از ریشه و بنیاد کن ، ای کارگر
 بر جای این دنیای پر اندوه زور و بردگی
 دنیایی از صلح و صفا ، ایجاد کن ، ای کارگر
 آنگاه ، با دستان خود، با دولت شورانیت
 این خانه ویرانه را ، آباد کن ، ای کارگر



زمزمه های سرخ

نگاهی به شکل گیری هسته های سرخ کارگری در آذربایجان

سرخي را در تاريخ خود ثبت نمودند و با مقاومتی انقلابی احزاب و سازمانهای سنتی خویش را تعطیل نکردند. آذربایجان همواره از ورود به حرکتی حزبی وحشت داشته است. پیشبرد مبارزه از سوی حزب و رهبری مردم معترض اولین ضرورت جنبشی است که خاهان کسب پیروزی و تغییر وضعیت موجود است. نیروهای سیاسی آذربایجان چرا و به چه دلیل در تمامی این سالها از این واقعیت چشم پوشانه اند و از آن دوری نموده اند؟

بعد از 30 خرداد شصت و اتمام حجت رژیم با معترضین و انقلابیون چپ ، نیروهای سیاسی در وضعیت بحرانی قرار گرفتند. نقد هایی که به این حرکت شده است نیاز به تکرار ندارد و نگارنده نیز قصد بررسی این مسئله را ندارد. تنها نکته ی مهم از دید بررسی، موضوع عقب گرد سیاسی آذربایجان، بحرانی است که چپ در عرصه کلان تری با آن روبرو گردید. عدم شناخت صحیح از جمهوری اسلامی و آینده قیام 57 و عدم آمادگی برای به دست گرفتن رهبری این قیام. این مسئله آشفتنگی درونی خطوط کمونیستی را منجر شد که در طی این سی سال طنز تلخی را به نمایش گذارده است. در نبود قدرتمند و سازماندهی شده این گروهها که البته علاوه بر عدم تحلیل درست از وضعیت

انگیزه اصلی نگارش متن زیر پرداخت به دغدغه ایست که سالهاست ذهن نگارنده را به خود مشغول نموده است. آذربایجان با پیشینه ای پر بار در مبارزه علیه سرمایه و استبداد چه شد طی سی ساله اخیر از جمله نکات بی سروصدا و حتی حیاط امن رژیم بدل شده است. ریشه رادیکالی که از انجمن حقیقت تا جنبش فدایی صد سال مبارزه را در خود جای داده است. دستاورد این تجربیات مبارزاتی چگونه ممکن است چنین به محاق فرو رفته باشند. منطقه ای که حیدرخان عموغلی وجعفر پیشه وری تامرضیه احمدی و علیرضا نابدل و صمد بهرنگی را در دل خویش پروراند در سی ساله بعد از انقلاب 57 چرا و تحت چه شرایط عینی و اقتصادی اجتماعی عقب گرد نمود و سکوت اختیار کرده است. نبود سنت مبارزاتی حزبی و سازمانی و نفی آن در این مدت به کدام ضرورت انجام شده و تبلیغ گردیده. در حالی که کردهای متحد مبارزاتی ضد استبدادی آنری ها در این سی سال روزهای

مرکز و تحلیل دلایل عمده و اصلی این وضعیت و پررنگ نمودن تضادهای اصلی وظیفه خطیری است که کمونیستها باید بردوش کشند. و این کار پرمشقت و سختی خواهد بود برای کمونیست ها آذربایجانی که با گسستی 30 ساله در تجربیات مبارزات کمونیستی و با نگاههای اصلاحگرانه کمونیستی نیز رو در رو هستند.

اما خبر شکل گیری هسته های کمونیستی که چندیست در منطقه شنیده میشود، آموزاننده این نکته است که ضرورت‌های عینی آلترناتیو های خویش را میزایند. در نبود حزبی جدی، ریشه ای در منطقه این هسته ها میتواند راه ورود دوباره کمونیستها به عرصه سیاسی باشد. هسته های محلات، جمع هایی که حول نشریات شکل میگیرند و هسته هایی که در کارخانه ها حول مسائل کارگری تشکیل میشوند در صورتی که با نگاه کلان سیاسی اجتماعی، ضرورت تغییر رادیکال و کسب قدرت سیاسی و سازماندهی کردن کارگران و زحمتکشان برای رسیدن به این هدف را در استراتژی خود داشته باشند میتوانند بعد از سالها سکوت، دوباره آذربایجان را در صدر رهبران مترقی و انقلابی قرار دهند. پتانسیل موجود در آذربایجان و نیز کردستان با شرایط سیاسی اجتماعی که بعد از خیزش 88 به وجود آمد مستعد شکل گیری و گسترش چنین فضاهایی است. شرط اساسی، داشتن نگاه درست مبارزاتی و کمونیستی است. نگاهی برآمده از تجربیات انقلاب مشروطه، انجمن مخفی، مجاهدین خیابان، حکومت ملی فرقه دموکرات، فداییان، تجربه ای که در آن با نقد درست گذشته مبارزاتی چپ در ایران و جمع بندی کمونیستی و علمی از این مبارزات بتوان جدی تر و مستحکم تر قدم برداشت و به پیش رفت.



با سرکوب شدید و وحشیانه ای نیز روبرو شده بود و تمامی کادرهای تئوریک و مقتدر خویش را از دست داده بود منطقه ای استراتژیک و آماده از نظر سیاسی همچون آذربایجان به بحران سیاسی و اجتماعی روبرو گشت. شکل گیری حرکت‌های چون جنبش مسلمانان مبارز که در تحلیل نهایی حرکتی ارتجاعی بود اما با این همه توانست در منطقه تاثیر گذار باشد به عمق این بحران اشاره دارد. آذربایجانی که در مینینگهای سیاسی چپ و مجاهد آن صدها هزار نفر شرکت مینمودند. آن هم در اوج دورانی سخت که نیروهای مترقی هدف حمله ارتجاعون حاکم و دسته های اوباش قرار میگرفتند چگونه بدینجا رسید که بعد از خیزش خرداد 88 تنها حرکتی که دوباره در آن جان گرفت و بیانیه هایش را به صورت مخفی صادر نمود همان جنبش مسلمانان مبارز و با سویه ای ارتجاعی تر از سابق گردید؟ حرکت ملی آذربایجان در این مدت چه دیالکتیک درونی را طی نمود؟ این حرکت چرا و به چه دلیل با وجود پایه عینی مردمی (حداقل به صورت توده ای) نتوانست از حرکت چند دانشجو و یا اساتید هفتاد هشتاد ساله ادبیات و تاریخ و سیاستمداران عموماً بی سواد در عرصه سیاست، فراتر رود؟

جایگاه آذربایجان بعد از قیام 57 و به عبارت دقیقتر آذربایجان بعد از 30 خرداد 60 در کلیت اقتصادی سیاسی و مدیرتی ایران چگونه میتوان تشریح کرد؟ عقب ماندن اقتصادی آذربایجان که طبق آمار خود رژیم واقعیتی غیر قابل کتمان است و افزایش فشار تحقیر ملی بر کرده این مردمان چیزی نیست که بتوان ندیده گرفت اما سوال اساسی این است که علی رغم این فشار اقتصادی و سیاسی و فرهنگی چرا حرکت جدی و مداوم و قوی در این منطقه شکل نگرفت؟ حرکتی که بتواند حداقل حتی به احتساب سرکوبها و فشارهای رژیم پایه های مردمی و تئوریک اش را مستحکم کند و به صورت نیرویی عینی ای که بتوان آن را داخل در تحلیل های سیاسی نمود در منطقه درآید؟ مطالب و تحلیلهای نوشته شده از سوی نیروهای ملی در تحلیل نهایی مطالبی سطحی، نیمه تمام و غیر رادیکال را دربرمیگیرد. تئوری! که به هیچ وجه نیت و قصد تغییر را در خود تشریح نمینماید و برعکس با تاکید بر کلمه بی معنا و کاملاً سیاسی مبارزه مدنی برای حقوق دموکراتیک جایگاه اصلی خویش را به صراحت تصویر میکند. جایگاهی که در آن این نیرو و مبلغان این تئوری و یاری دهندگانشان نمیتوانند بر این مسئله سرپوش بگذارند که در تغییر رادیکال شرایط منافع شان به مخاطره جدی خواهد افتاد. که باز خود، مسئله ای دیگر را افشا مینماید، اینکه این نیروها از شرایط فعلی خود نفع میبرند.

از دید نگارنده یکی از وظایف مهم و اساسی نگاه کمونیستی در مناطقی چون آذربایجان افشای این نیروهای سیاسی و منافعی است که در پشت پرده از وضعیت موجود میبرند. بی افشای این نیروها و تحلیل جایگاه تاریخی شان نمیتوان خط صریح کمونیستی را پیش برد. مسئله ستم و تحقیر ملی و عقب ماندگی هایی که به آذربایجان و دیگر نقاط ایران (90%) آن تحمیل شده و سرازیر شدن سرمایه به

نگاهی بر زندگی جان باخته راه آزادی

تجمع در جلوی دانشگاه پیام نور بسمت فرمانداری سولدوز حرکت نمودند. آنها در مقابل فرمانداری بعد از دادن شعارهایی، قرار تظاهرات فردا را تعیین کردند.

همت در صبح روز بعد در تظاهرات حاضر بود و در صف اول تظاهرات به عنوان پیشاهنگ، بسوی فرمانداری با گامهای استوار پیش می رفت. اما اشغالگران اسلامی، مردم زحمتکش و ستمدیده نرده (سولدوز) را با سلاحهای خود از هر سو به رگبار گلوله بستند که در نتیجه آن تعدادی از مردم آزادیخواه و ستمدیده سولدوز زخمی و تعدادی جان باختند. همت اسم زاده یکی از جاتباختگان بود.

همت متاهل بوده و دارای دختری سه ساله بنام مینا بود. جنایتکاران حکومت سرمایه داری-اسلامی، نه تنها یک انسان مبارز و آزادیخواه آذربایجانی را کشتند، بلکه کودکی را برای تمام عمر از محبت پدری محروم کرده و زخم و درد دلخراشی را به خانواده او تحمیل کرده اند. همت با کار و تلاش زیاد توانسته بود خانه ای برای خانواده بسازد ولی جنایتکاران اسلامی اجازه ندادند او در آن خانه زندگی کند.

همت اسم زاده در جریان قیام مردم شهر سولدوز در چهارم خرداد سال 1385، جانش را در راه آزادی و استقلال آذربایجان و رهایی ملت ترک از هر گونه ظلم و استعمار فدا نمود. بدون تردید پرچم سرخی که بر سر قبرش در تلاطم است و با خون همت اسم زاده و دیگر مبارزان جاتباخته سرخ تر شده و توسط کارگران- زحمتکشان آذربایجان همیشه برافراشته خواهد ماند. - یادش گرامی باد.



همت اسم زاده

همت اسم زاده فرزند علی اسم زاده در محله فرود آباد سولدوز متولد شد. او شش برادر و یک خواهر داشت، همت از دوران کودکی برای تامین زندگی خانواده کار میکرد و پدرش را در پخش نفت یاری می رساند.

همت علیرغم تمام سختی های زندگی، دیپلم گرفت ولی بدلیل مشکلات زندگی نتوانست به تحصیلات ادامه دهد، ولی مغازه ای در میدان تره بار سولدوز خرید و مشغول کار شد.

او از دوران نوجوانی به فرهنگ آذربایجان علاقه مند بود و تمامی ترانه ها، پاکوبی ها و رقص های ایل قاراپایاق را یاد گرفته بود. همت انسانی صمیمی، خوش رو بود.

او در پروسه رشد جنبش ملی - دمکراتیک در آذربایجان با مسائل سیاسی آشنا شد و در همان اوایل فعالیت، همراه فعالین سیاسی سولدوز در مراسم سالگرد تولد بابک خرمدین، در قلعه بابک شرکت نمود.

همت اسم زاده به همراه رفقای صمیمی و مبارز اش، در قیام بزرگ ملت تورک آذربایجان جنوبی در خرداد 1385 در روز سوم خرداد شرکت نمود. او و هزاران نفر از مردم انقلابی سولدوز پس از

مقاومت کارگران تکل ترکیه در شهر

14 دسامبر 2009

در این روز کارگران به مقابل دفتر مرکزی AKP (حزب عدالت و توسعه که قدرت در اختیار اوست) می آیند. اما به دلیل بیماری ام نمی توانم کنار آنها باشم.

16 دسامبر 2009

تلویزیون اطلاع می دهد که قسمتی از کارگران در پارک عبدی ایپکچی و قسمت دیگر، همان در

هوا نیز از کارگران کناره می گیرد. در پی یک سکوت بلند مدت، یک حرکت و جنبش رشد می کند. در اخبار شب چنین متوجه می گردم که کارگران شرکت تکل(شرکت ساخت سیگار و مشروب) به آنکار می آیند و قلبم در هیجان شروع به تپیدن می کند. یک امید برای طبقه کارگر ترکیه.

مقابل دفتر مرکزی حزب عدالت و توسعه تجمع نموده اند، خودم را به سختی به خاطر بیماری ای که داشتم به محل تجمع کارگران در پارک عبدی ایپکچی می رسانم. درب های ورودی پارک به توسط پلیس ها بسته شده است. از زیر پایه های پُل سیهیه مستقیم به سمت پارک رفته و در کنار کارگران قرار می گیرم.

به آنها می گویم سلام رفقا و آنها نیز فقط به من نگاه می کنند.

امروز به هیچ وجه حال خوب نیست و به همین دلیل نمی توانم پیش کارگران بروم، برای اخبار ساعت بعد از ظهر، تلویزیون را روشن می نمایم، یک سرکوب وحشتناک را نشان داده و قلبم را خشم فرا می گیرد. کارگران بر روی زمین کشیده می شوند، گاز فلفل پاشیده می شود، بمب گاز اشک آور پرتاب می گردد، بعضی از کارگران را مستقیم به درون دریاچه می برند، خشم ام همچون داغی درونم رشد می کند، از جا بلند می شوم، سرم گیج می رود و به زمین می افتم، امروز غروب نمی توانم کنار کارگران باشم، به خودم می آیم و به خود می گویم؛ "کفایت می کند و بر روی پاهایت بایست، بیرون چه اتفاقاتی می افتد، ذهنم دستوراتی سرسخت به وجود می دهد و تمام وجودم آرام آرام به خودش می آید".

18 دسامبر 2009

تلویزیون را روشن می کنم، آنها در مقابل اداره کار تجمع نموده بودند، به سمت کارگران می روم.

حالتان چطور است، حالتان چطور است در میان کارگران می گردم.

بیشتر کارگران با "خدا را شکر، خوبیم" پاسخ می گویند، برخی نیز با "خوبیم، سلامت باشی خواهر جان" پاسخ می گویند، تلاش می نمایم تا با کارگران صحبت نمایم، یکی از کارگران:

"زمانی که به آنکارا می آمدم، بارها اتوبوس ما، متوقف گردید و ورودی آنکارا را با پای پیاده طی نموده و مقابل دفتر مرکزی حزب عدالت و توسعه تجمع نمودیم، بعد از ظهر به توسط ضمانت سندیکالیست ها ما را به سالن ورزشی آتاتورک بردند. زنان نیز در سندیکای کارگران فلزکار ماندند. صبح هنگام که از خواب بیدار شدم، درب های سالن همگی قفل بودند. 3 ساعت برای باز کردن درب ها تلاش نمودیم، بریگاد های پلیس آنجا حاضر بودند، اولین مداخله را در آنجا شاهد بودیم. بعد از آن به پارک عبدی ایپکچی آمدم. در مقابل دفتر حزب عدالت و توسعه یک گروه بود که آنروز کارگران را وادار نمودند تا مسافت زیادی را ساعت ها طی نمایند برای ایجاد نوعی سیاست خستگی، می گویند از آشتی(ترمینال اتوبوس های بین شهری آنکارا) تا محله قیزیل آی(محله ماه سرخ در مرکز شهر) آمدم، سندیکا ما را در عرض 4 ساعت بدان جا رساند و بعد پارک ایپکچی را طرح نمودند، در آنجا چادرها را برپا نموده و بنای ماندن در آنجا را گذاشتیم. بازدیدهای حمایتی از حرکت برقرار می گشت، اما دیروز پلیس به شدت ما را سرکوب نمود، بمب گاز پرتاب نمودند، گاز فلفل پخش گردید، ما را بر روی زمین کشیدند و درون استخر پرتاب کردند، و ما نیز مستقیم به سمت بازار فرار کردیم. بعد از آن تعدادی از رفقا به مقابل دفتر مرکزی اداره کار تورکیه رفتند و از

هنوز از مردم آنکارا کسی را در آنجا نمی بینم، سلام گویان به کارگران به سمت مجسمه می روم، در سمت راست مجسمه، جایی که بانکها قرار داشته و با سه زن کارگر که در کنار یکی از آنها قرار گرفته اند تلاش به صحبت کردن می نمایم، و زنها نیز از شدت تعجب هیچ رقیبتی برای ادامه صحبت ندارند. در این میان یک زن جوان به میان ما می آید. از آنها جدا شده، و به کنار کارگرانی که بارانی های زرد رنگ بر تن کرده و کنار مجسمه هستند می روم.

می گویم: "سلام رفقا"

و با سلام دوباره در برابر من، پاسخ می گویند.

در کنار آنها شخصی که عکاس است نشسته بود.

از آنها می پرسم: "شما چرا اینگونه نشسته اید؟"

یکی از آنها پاسخ می گوید: "در اعتصاب غذا به سر می بریم"

این وضعیت به هیچ وجه خوش آیند من نیست، دیروز یکی، امروز دوتا، چرا اعتصاب غذا! هیچ متوجه نمی شوم. اما نتایج ام را به هیچ وجه به کارگران نمی گویم. مقابل رفقای کارگری که در اعتصاب غذا به سر می برند دو رفیق دیگر در صدد هستند تا آتشی روشن کنند. در حین گیراندن آتش، محوطه را دود برداشت و تعداد زیادی از کارگران به خاطر وجود دود احساس ناراحتی نمودند.

بر روی بانکهای موجود در سمت چپ مجسمه نیز تعدادی از کارگران نشسته اند، یکی از کارگران یکی از آهنگ های جم کاراجا را می خواند. در میان آنها که با آهنگ همراهی می کنند چند نفر از چپ های آنکارا هستند، اینها نیز دانشجو بودند.

به خاطر تب مریضی ام بیش تر از این نمی توانم بر روی پا بایستم، بارش باران نیز شدت گرفت، برای اینکه حالم از این بدتر نشود به سمت خانه حرکت می کنم.

طریق تلفن ما را نیز برای تجمع در آن مکان فراخوان داده و اعلام نمودند تجمع را در اینجا تداوم می گویم: " هیچ می دانی که اینجا محل تجمع کارگران است و محل تبلیغات حزب جمهوری خلق خواهیم داد.

هوای به شدت سرد بود، در حین گوش دادن به حرف های رفیق بر اثر سرمای وارده، کنترل پاهایم را از دست دادم، اما نگذاشتم تا آن کارگر متوجه گردد، حرف های رفیق به پایان رسیده بود، در میان کارگران برای صحبت کردن به دنبال رفیق دیگری بودم.

او می پرسد: چه چیزی پخش کنیم؟

می گویم: اینجا محل تجمع کارگران است، برای چه سرودهای کارگری را پخش نمی کنید؟

او هیچ پاسخی نمی دهد، در حین جدا شدن از او، فرد درون ماشین، موزیک دوم را پخش می کند، خود به خود می خندم. یک آن به مغزم خطور می کند که در سرکوب دیروز پلیس، یکی از نماینده

های پارلمانی حزب جمهوری خلق نیز از گاز فلفل بی نسب نمانده بود. من این چنین متوجه می گردم که بر علیه حزب عدالت و توسعه، حزب جمهوری خلق چنین پروپاگاند پان ترکیستی می کند. چرا که مدت زیادی است که حزب عدالت و توسعه دشمن ملت تورک معرفی گشته است، خودم را سرزنش می کنم. در این حین صدای رفقاییم از دور می آید، جمع شده و متحد گردیده بودند و درحالی که شعارهایی در حمایت از کارگران سر میدادند به سمت ما در حرکت بودند. خوشحال شده و در این حین صدای موزیک قطع می شود. نمی توانم توجیح کنم که چقدر از آمدن آنها به لحاظ سیاسی و تئوریک برای مبارزه خوشحال هستم.



شخصی که میکروفن را در دست دارد می گوید: "خوش آمدید" و

نام تک تک جریانات حاضر را می گوید. مسیر باریک بوده و بدین جهت رفقای انقلابی به جلوی سکو می آیند. نمایندگان سخنرانی می کنند، حدود نیم ساعت در محل مانده و بعد می روند. دوباره حالم را بد احساس می کنم و پیش خود می گویم: "چرا کارگران صحبت نمی کنند؟، می آیند و می روند".

شخصی که میکروفن را در اختیار داشت اسم اش را یاد می گیرم، رأس ساعت هفت دوباره میکروفن را به دست گرفته و می گوید:

دوستان، ساعت 7 وسیله نقلیه های سرویس خواهند آمد، شما سر جای خود باقی مانده تا شما را به مقصد ببرد، همزمان با او ملودی آهنگ کوردی در کوچه بلند می شود، کارگران همگی با هم لهله

شبکه های تلویزیونی و خبرنگار روزنامه ها برای تهیه خبر و مصاحبه با کارگران میان آنها رویت می کردند، سکوت غریبی بر فضا حکم فرماست، به سمت یک رفیق کارگر نزدیک می گردم.

می گویم: سلام. با تورکی شیوای پاسخ می دهد: سلام

از لجه ای که دارد کورد بودنش مشخص است، یک عدم اعتماد به نفس در سلام گفتن وی مشخص است، خودم را به او معرفی می کنم.

اسم من حوریه شاهین است، انقلابی هستم، می گویم برای مبارزه همراه با شما آمده ام، رفیق کارگر کمی راحت تر می شود.

در این میان، صدای موسیقی ای را که در مقابل اداره کار پخش می گردد را تشخیص می دهم، موزیک پروپاگاند پان ترکیستی است، با ادامه موزیک در کوچه چهره ی کارگران آویزان می گردد.

کارگر کناری: خواهر اگر ما بگوییم نمی شود، شما می توانید بگویید چنین سرود هایی را پخش نکنند؟

می گویم: خواهم گفت و به سمت محل پخش صدا می روم، در کنار ماشین مردی نشسته است که موزیک ها را پخش می کند، به او نزدیک می شوم و می گویم:

برای چه چنین چیزی را پخش می کنی؟ کارگر ها ناراحت هستند، به سمت من فریاد می کشد که:

من هم اکنون عضو CHP(حزب جمهوری خلق و هم اکنون دومین حزب مهم تورکیه که پیش از حزب عدالت و توسعه دهه ها بر مسند قدرت نظام سرمایه داری بود) بوده و از نیروهای اکتیو آن هستم.